

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

محفل انس معرفت نفس

خودشناسی، غایت و نهایت شناخت هاست که به شناخت خداوند حکیم منتهی می شود. در کلام معصومین علیهم السلام آمده است که

خودشناسی، نافع ترین معارف است. از این رو خودشناسی، برترین حکمت ها و سودمندترین شناخت هاست (تصنیف غرر الحکم ص ۲۳۲). نادان ترین

مردم کسانی اند که خود را نمی شناسند. قرآن فراموش کردن نفس را لازمه فراموش کردن خدا و به منزله عقوبت این گناه می شمارد:

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ» (الحشر ۱۹) «مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند، پس خدا هم خودشان را از یادشان

برد». همچنین هدایت در بستر نفس است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ»: ای مؤمنان! بر شما باد مراقبت از خودتان! [کدام خود؟!]

با تأمل در خویشتن «خود واقعی» را بیابید سپس از آن مراقبت کنید، تا با این مراقبت از نفس «لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ»: [به

چنان هدایت عمیق و محکمی میرسید که] هیچ فرد گمراهی نمیتواند به هدایت شما ضرری برساند^۱. و نیز در توجه به آیت نفس میفرماید:

«سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ» (فصلت ۵۳): «به زودی آیات خود را در آفاق بیرون و در نفس درون نشان

آنها خواهیم داد تا برایشان روشن شود که همانا خدا حق است»؛ «و فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ؟!» (ذاریات ۲۰ و ۲۱)

«برای یقین آوران در زمین آیاتی هست و هم در نفس درون خودتان، پس چرا آن آیات را نمی بینید؟!».

همچنین از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که: «الْعَارِفُ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَأَعْتَقَهَا وَ نَزَّهَا عَنْ كُلِّ مَا يُبْعِدُهَا وَ يُؤَبِّقُهَا»^۲ یعنی؛ «عارف کسی

است که نفس خود را بشناسد و سپس آن را آزاد کرده و از آنچه آن را دور میکند (از خداوند) پاک نماید». اگر خواستید که این نفس

را برای خداوند آزاد کنید، نیاز است که آن را خوب بشناسید و موانع آن را جهت قرب به سوی خداوند برطرف نمایید.

توجه به این مبانی معرفتی به ما کمک میکند تا از شناخت نفس خود دریچه ای به عالم غیب بیایم و به حقایق ناب هستی دست پیدا

کنیم؛ چرا که نفس به شدت متصل به «حقیقت متعال» است. لذا امام صادق علیه السلام می فرماید:

«وَإِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لَأَشَدُّ اتِّصَالًا بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ اتِّصَالِ شُعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا»^۳؛

«حقیقت این است که اتصال روح مؤمن به روح خدا، شدیدتر است از اتصال شعاع خورشید به خورشید»

مرغ باغ ملکوتیم نیم از عالم خاک چند روزی قفسی ساخته اند از بدنم

ای خوش آن روز که پرواز کنم تا بر دوست به هوای سرکوبش پروبال بزنم

حقیقتاً مشکل آدمی همین است که خود را «بد» می شناسد و با خود «بد» عمل می کند و لذا همه استعداد های خود را از بین می برد.

خویشتن نشناخت هسکین آدمی از فزونی آمد و شد در کمی

خویشتن را آدمی ارزان فروخت بود اطلس، خویش را بر دلق دوخت

من «که» هستم؟ من «چه» هستم؟ آیا من «اسم خودم» هستم، شاید من «فکر خودم» هستم، من «شغل خودم» هستم،

من «مدرک خودم» هستم! من «جنس خودم» هستم!، من «بدن خودم» هستم!، ... یا من «زنده» هستم و اصلاً من فقط «هستم»؟؟؟

در محفل انس معرفت نفس، هر چه تاکنون چیزی بودید، هر چه از رنگ تعلقات دارید دم درب بگذارید و فقط «خودتان»

وارد شوید! در این محفل فقط «خودتان» باشید! : و چه بی رنگ و بی نشان که منم کی بدانم مرا چنان که منم

میخواهیم با گفتگویی مختصر در محفل گرم شما نشان دهیم که؛ حقیقتاً آدمی پنهان است، حتی برای خودش!

و برای شناخت او تفسیری مناسب آن ابعاد بلند نیاز است؛

طریق تکرر لطایف صنعت بی شمار است، ولی از هر چیز نزد کبریا، خودما است و معرفت نفس، طریق معرفت الله

است. (امام خمینی، شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۱۱۸). و نیز میفرماید: المرقاة لأمثال هذه المعارف، بل کلّ

الحقائق، للسلک العارف، «معرفه النفس». فعلیک بتحصیل هذه المعرفة؛ فإنها مفتاح المفاتيح و

مصباح المصابيح: من عرفها، فقد عرف ربه» (امام خمینی، مصباح الهدایة الی الخلافة و الولاية، مصباح ۱۳، ص ۱۸)

۱- المائدة ۱۰۵، ترجمه المیزان ج ۶ ص ۲۴۳

۲- عیون الحکم و المواعظ ص: ۵۳ ح ۱۳۸۴

۳- الکافی، ج ۲، ص ۱۶۶ حدیث ۴

سعی بر آن داریم که حتی الامکان از چهره این انسان از فرشته پنهان تر، پرده برفکنیم تا روشن شود که آدمی، آفتابی پنهان است بسیار گسترده تر از آن که در بدن بگنجد؛ یعنی:

گر به ظاهر آن پری پنهان بود آدمی پنهان تر از پریان بود
ما بدانستیم، ما این تن نه ایم از ورای تن به یزدان می‌زییم
ای خنک آن را که ذات خود شناخت در ریاض سرمدی قصری بساخت

آری؛ خوشا به حال آن کس که خود را شناخت؛ که در این صورت خود را ارزان نمی‌فروشد و متوجه یوسف درون خود می‌گردد و می‌فهمد که:

گوهری در میان این سنگ است یوسفی در میان این چاه است
پس این کوه قرص خورشید است زیر این لبر زهره و ماه است

لذا امام صادق (علیه السلام) در شرافت گوهر آدمی میفرماید: «مَثَلُ رُوحِ الْمُؤْمِنِ وَ بَدَنِهِ كَجَوْهَرَةٍ فِي صُنْدُوقٍ إِذَا أُخْرِجَتْ الْجَوْهَرَةُ مِنْهُ طَرَحَ الصُّنْدُوقُ وَ لَمْ يَبْقَ بِهِ؛ إِنَّ الْأَرْوَاحَ لَا تُمَارِجُ الْبَدَنَ وَ لَا تَأْكُلُهُ وَ إِنَّمَا هِيَ كَالْكَلِّ لِلْبَدَنِ مُحِيطَةٌ بِهِ»^۴ یعنی؛ مثال روح مؤمن و بدنش مانند مثال گوهریست در صندوقی، که چون گوهر از آن بدرآید صندوق را بدور می‌اندازند و دیگر به آن اعتناء نمی‌شود؛ همانا ارواح نه آمیخته با بدن هستند و نه درون آن، بلکه مانند کنگره، احاطه (تمام و کامل) بر بدن دارند. پس وقتی روح در صحنه حیات، مورد توجه قرار نگیرد، انسان‌ها غائبانه با هم برخورد می‌کنند و حقیقت همدیگر را نمی‌بینند و در واقع بیگانگانی هستند کنار یکدیگر، با تحلیل‌های غیر واقعی نسبت به هم؛ چرا که:

آدمی همچون عصای موسی است آدمی همچون فسون عیسی است

یعنی ظاهرش یک چوب و یا یک دم است، ولی باطنش اژدهایی فعال یا حیاتی است که مرده را زنده می‌کند. و به همین دلیل است که نباید از انسان ساده گذشت و آن وسعت افزون روحش را در محدوده تنگ ماده به فراموشی سپرد.

نویافته معرفت نفس «توحید، نبوت، معاد، اخلاق، حقوق، امامت، شریعت، ارتباط بین «اعتبارات تشریفی» با «حقایق تکوینی»...

علامه طباطبائی: ارتباط «اطاعت و معصیت» که دو امر اعتباری هستند، با «ثواب و عذاب» که دو امر حقیقی می‌باشند، از طریق «ثبوت نفس انسان» است (بدن تغییر و تبدیل میشود، ولی نفس ثبات دارد) لذا سعادت و شقاوت با بقاء نفس تحقق دارند [که تحت اعتبار طاعت و معصیت، «نیت‌هایی حقیقی» در نفس درج شده است]. [الانسان بعدالدنیا، فصل ۱۱ فی الجزاء]

ضرورت معرفت نفس از دیدگاه اهل بیت (علیهم السلام):

۱. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: «عَجِبْتُ لِمَنْ يَجْهَلُ نَفْسَهُ كَيْفَ يَعْرِفُ رَبَّهُ؟! در شگفتم از کسی که خود را نمیشناسد، چگونه می‌خواهد پروردگارش را بشناسد؟!» و نیز میفرماید: «كَيْفَ يَعْرِفُ غَيْرَهُ مَنْ يَجْهَلُ نَفْسَهُ»، و «مَنْ جَهِلَ نَفْسَهُ كَانَ بِغَيْرِ نَفْسِهِ أَجْهَلَ»^۵.
۲. امیرالمؤمنین حضرت علی (علیه السلام) می‌فرماید: «آیا تو فکر می‌کنی موجود کوچکی هستی! اما در درونت عالم بزرگتری هست»^۶.

۴- بحار الانوار - ج ۵۸ - ص ۴۰ - باب ۴۲ حدیث ۱۱

۵- تصنیف غرر الحکم و درر الکلم ص ۲۳۳ احادیث ۴۶۵۹، ۴۶۶۰، ۴۶۶۳.

۶- دیوان الإمام علی (علیه السلام) ص ۱۷۸: و تحسب أنك جرم صغير و فيك انطوى العالم الأكبر / و أنت الكتاب المبين الذي بأحرفه يظهر المضمهر.

۳. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: «أَفْضَلُ الْعَقْلِ مَعْرِفَةُ الْإِنْسَانِ [الْمَرْءِ] نَفْسَهُ،

فَمَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَقْلًا، وَ مَنْ جَهَلَهَا ضَلَّ؛ «بالاترین مرتبه خردمندی این است که انسان خودش را بشناسد، پس کسی که خودش را شناخت خردمند شد، و هر که خود را نشناخت گمراه گشت» و نیز «أَعْظَمُ الْجَهْلِ، جَهْلُ الْإِنْسَانِ أَمْرَ نَفْسِهِ؛ «بالاترین مرتبه جهل این است که انسان خودش را نشناسد».^۷

۴. امیرالمؤمنین (علیه السلام): «نَالَ الْفَوْزَ الْأَكْبَرَ مَنْ ظَفَرَ بِمَعْرِفَةِ النَّفْسِ: کسی که خود را بشناسد، به پیروزی بزرگ نایل شده است!» و نیز میفرماید: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَهُوَ لَغَيْرِهِ أَعْرَفُ» «کسی که خودش را بشناسد به غیرخویش آشناتر میشود» و «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ انْتَهَى إِلَى غَايَةِ كُلِّ مَعْرِفَةٍ وَ عِلْمٍ» «هر که خود را شناخت به نهایت هر علم و آگاهی رسید»؛ در جای دیگر: «مَنْ لَمْ يَعْرِفْ نَفْسَهُ بَعْدَ عَنْ سَبِيلِ النَّجَاةِ وَ خَبِطَ فِي الضَّلَالِ وَ الْجَهَالَاتِ»: کسی که خود را نشناسد، از طریق نجات دور می شود و در گمراهی و جهل گرفتار می آید!» و «أَكْثَرُ النَّاسِ مَعْرِفَةً لِنَفْسِهِ أَخَوْفَهُمْ لِرَبِّهِ» «کسی که بیش از همه خود را بشناسد، خداترس ترین آنهاست».^۸

۵. در صحیف ادریس (علیه السلام): «مَنْ عَرَفَ الْخَلْقَ عَرَفَ الْخَالِقَ، وَ مَنْ عَرَفَ الرِّزْقَ عَرَفَ الرَّازِقَ، وَ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ» «هر که خلق را شناخت خالق را میشناسد، و هر که رزق را شناخت رازق را میشناسد و هر که خودش را شناخت رب خویش را میشناسد».

۶. امام سجاد (علیه السلام) دعا میکنند: «وَ اجْعَلْنَا مِنَ الَّذِينَ عَرَفُوا أَنْفُسَهُمْ؛ «خدایا ما را از کسانی قرار ده که خودشان را شناخته اند».^۹

۸. امیرالمؤمنین (علیه السلام) زیربنای تهذیب را میفرماید: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ جَاهِدَهَا وَ مَنْ جَهَلَ نَفْسَهُ أَهْمَلَهَا»: «کسی که خود را شناخت، به جهاد با آن برخاست، و کسی که خود را نشناخت آن را به حال خود رهایش ساخت»!^{۱۱} مطابق این حدیث «معرفت نفس» پایه اصلی جهاد با نفس (که طبق صریح روایات «جهاد اکبر» نامیده شده) می باشد.

۹. در نهج البلاغه در کلمات قصار، از همان بزرگوار (علیه السلام) آمده است: «مَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ هَانَتْ عَلَيْهِ شَهَوَاتُهُ»^{۱۲}: کسی که (در سایه خود شناسی) برای حقیقت خویش، کرامت و شخصیت قائل است، [مشتیهای بدن و] شهواتش در نظرش خوار و بی مقدار خواهد بود (و به آسانی تسلیم هوی و هوس نمی شود)؛ فهم «کرامت نفس»، فرع بر «شناخت صحیح از نفس» است.

۱۰. امام باقر (علیه السلام) به جابر جعفی می فرماید: «لَا مَعْرِفَةَ كَمَعْرِفَتِكَ بِنَفْسِكَ؛ «هیچ شناختی چون شناخت تو از نفس خودت نیست»^{۱۳}.

۱۱. امام هادی (علیه السلام) می فرماید: «مَنْ هَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فَلَا تَأْمَنُ شَرَّهُ»^{۱۴} «کسی که نزد خود قدر و قیمتی ندارد، از شر او ایمن نباش!» همان گونه که خودشناسی پایه مهم تهذیب نفس و تکامل در جنبه های اخلاقی است، جاهل بودن به قدر و منزلت خویش، سبب بیگانگی از همه چیز و دوری از خدا می گردد.

۱۲. از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) پرسیدند: «كَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى مَعْرِفَةِ الْحَقِّ؟»؛ از چه طریقی معرفت به حضرت حق (جل جلاله) بیابیم؟، «فَقَالَ ﷺ:

مَعْرِفَةُ النَّفْسِ» حضرت پاسخ فرمودند: از طریق معرفت نفس [شناخت نفس که وجود وابسته و متصل به حق است].^{۱۵}

۷- عیون الحکم و المواعظ (للشیخ)، ص: ۱۱۵ حدیث ۲۵۵۷ - و غرر الحکم و درر الکلم ص ۲۰۶ حدیث ۳۹۶ - و ص ۱۸۹ حدیث ۱۰۸.

۸- تصنیف غرر الحکم و درر الکلم ص ۲۳۲ و ۲۳۳ احادیث ۴۶۴۱، ۴۶۵۴، ۴۶۳۸ و ۴۶۶۴ و ۴۶۴۴.

۹- بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۹۲، ص: ۴۵۶.

۱۰- بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۹۱، ص: ۱۲۸ حدیث ۱۹.

۱۱- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۱۷۴، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم ص ۲۳۲ و ۲۳۳، احادیث ۴۶۳۶ و ۴۶۶۲.

۱۲- کلمات قصار نهج البلاغه کلمه ۴۰۹، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص: ۳۳۱ حدیث ۴۶۱۱.

۱۳- تحف العقول، ص ۲۸۶، بخش سخنان امام باقر (علیه السلام)، وصیت ایشان به جابر بن یزید جعفی.

۱۴- تحف العقول، ص ۴۸۳، کلمات قصار امام هادی (علیه السلام).

۱۵- بحار الأنوار ج ۶۷ ص ۷۲، ادامه حدیث: فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَكَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى مُوَافَقَةِ الْحَقِّ؟ قَالَ مُخَالَفَةُ النَّفْسِ، فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَكَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى رِضَا الْحَقِّ؟ قَالَ سَخَطُ النَّفْسِ، فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَكَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى طَاعَةِ الْحَقِّ؟ قَالَ عِصْيَانُ النَّفْسِ

۱۳. امیرالمومنین (علیه السلام) مکرراً تاکید میفرماید: «الْمَعْرِفَةُ بِالنَّفْسِ أَنْفَعُ الْمَعْرِفَتَيْنِ»

«معرفت نفس نافع‌ترین بین دو معرفت [آفاقی و انفسی] است»؛ «غَايَةُ الْمَعْرِفَةِ أَنْ يَعْرِفَ الْمَرْءُ نَفْسَهُ» «انتها و غایت معرفت این

است که شخص خود را بشناسد»؛ «عَجِبْتُ لِمَنْ يَنْشُدُ ضَالَّتَهُ وَ قَدْ أَضَلَّ نَفْسَهُ فَلَا يَطْلُبُهَا» «تعجب می‌کنم از کسی که به دنبال گمشده‌اش می‌گردد حال آنکه خودش را گم کرده ولی به دنبال آن نمی‌رود!» «الْكَيْسُ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ وَ أَخْلَصَ أَعْمَالَهُ» «زیرک کسی است که خودش را بشناسد و اعمال خود را خالص کند»؛ «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ تَجَرَّدَ» «کسی که خودش را شناخت، تجرّد و رهایی (از تعلّقات) پیدا می‌کند (تا آزاد از اغیار «خالص برای خدا» شود)»؛ «مَنْ شَغَلَ نَفْسَهُ بِغَيْرِ نَفْسِهِ تَحَيَّرَ فِي الظُّلُمَاتِ وَ ارْتَبَكَ فِي الْهَلَكَاتِ» «هر که نفس خود را به غیر خودش مشغول کند، متحرّج در تاریکی‌ها شده و در ورطه هلاکت‌ها گرفتار میشود»^{۱۶}.



امام خمینی (علیه السلام) قرائت «کتاب نفس» و تدبّر در این «آیت عظیم» را برترین نشانه‌ای میدانند که خداوند آن را نردبام صعود به معرفت خویش قرار داده است^{۱۷}؛ و طبق نظر علامه طباطبائی (علیه السلام) نیز «شاه‌راه عرفان همانا خودشناسی و خودسازی است». بستر آفاق اندیشه‌های علامه در حوزه عرفان، آیه کریمه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيَكُمْ أَنْفُسُكُمْ» (المائدہ ۱۰۵) می‌باشد و آن را **کلید سلوک و شهود** معرفی می‌نماید.

علامه میفرماید: «يشغل الإنسان معرفته نفسه بما أنها آية من آيات ربه و أقرب آية، و تكون النفس طريقاً مسلوکاً و الله سبحانه هو الغاية التي يسلك إليها و أن إلى ربك المنتهى»، همچنین می‌فرماید: اگر خدای تعالی مؤمنین را در تحریک به حفظ راه هدایت به ملازمت نفس خود امر می‌کند، «فنفس المؤمن هو طريقه الذي يسلكه إلى ربه و هو طريق هداة و هو المنتهى به إلى سعادته»^{۱۸} و نیز می‌گویند: «إِنَّ مَعْرِفَةَ الرَّبِّ مِنْ طَرِيقِ النَّفْسِ حَيْثُ كَانَتْ أَقْرَبَ طَرِيقاً وَ اَتَمَّ نَتِيجَةً»^{۱۹} و «اگر کسی نفس خود را مشاهده کند، حتماً خدای سبحان را مشاهده خواهد کرد، و این بهترین راه برای "ولایت" و "شهود جمال و جلال حق" است»^{۲۰} (البته بدون آنکه هیچ فرضی از «حلول یا اتحاد» بشود، که خداوند سبحان از این هردو «مبرأ» و پاک و منزّه است). معلوم می‌شود «نفس مؤمن» همان طریقی است که باید آن را سلوک نماید و طریق و خط سیری است که منتهی به پروردگار می‌شود، نفس مؤمن راه هدایت اوست، راهی است که او را به سعادتش می‌رساند. انسان وقتی به سیر در باره‌ی نفس خود پردازد و اغیار را از دل بیرون و با دل خلوت کند، از هر چیزی منقطع و به خداوند متعال می‌پیوندد، فلذا **راه «معرفت نفس» در اثر «اعراض از هر غیر خدا» و «توجه محض به خداوند سبحان»، نزدیکترین راه وصول انسان به «حقیقت توحید خداوند» می‌باشد.**

*** و در آخر یادمان باشد** این کلاس شمارا «داناتر» نمیکند، بلکه شمارا متوجه «دارایی» خودتان میکنند، که با تذکر «بیدار» شوید^{۲۱} (مانند تلنگر زدن به آب صاف لیوان که با موج‌هایش پیدا می‌شود). می‌خواهیم شما «خودتان» را پیدا کنید، لذا از «مثال» استفاده می‌کنیم تا شما «خودتان» را در متن مثال‌ها «حضوراً» تجربه کنید، و به حقایق معرفتی که همیشه «بدون توجه» در خود داشتید این بار «توجه» نمایید! (توجه به علم حضوری). پس ما معلّم شما نیستیم، تنها یک «مذکر» هستیم تا بیادآوریم که ما «همیشه بیدار» و «همیشه زنده» ایم و بیاییم که در محضر «زنده‌ی بیدار» حاضریم و تنها نیاز به «ذکر» داریم که هشیار شویم؛ فلذا فرمود «إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَ قُرْآنٌ مُبِينٌ» (یس ۶۹).

، فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَكَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى ذِكْرِ الْحَقِّ؟ قَالَ نَسِيتُ النَّفْسَ، فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَكَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى أَسْ أَسْ الْحَقِّ؟ قَالَ الْوَحْشَةُ مِنَ النَّفْسِ، فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَكَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى ذَلِكَ؟ قَالَ الْإِسْتِعَانَةُ بِالْحَقِّ عَلَى النَّفْسِ. (وقتی اصل نفس خود را «وصل به هست حق» یافتیم، به معرفت به این نفس که «وجود متصل» به حق است و «خود عالی» ماست، حضوراً می‌یابیم که برای حفظ این مرتبه عالی‌مان نزد خداوند (مُؤَافَقَةُ الْحَقِّ) باید از «خود نازل» مان در مراتب پست و حیوانی نفس عبور کنیم (مُخَالَفَةُ النَّفْسِ) تا به محضر حق برسیم).

۱۶- تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص: ۲۳۲ و ۲۳۳، حدیث ۴۶۳۰، ۴۶۳۳، ۴۶۵۸، ۴۶۲۹، ۴۶۳۵، و ص ۲۳۴ حدیث ۴۷۰۸.

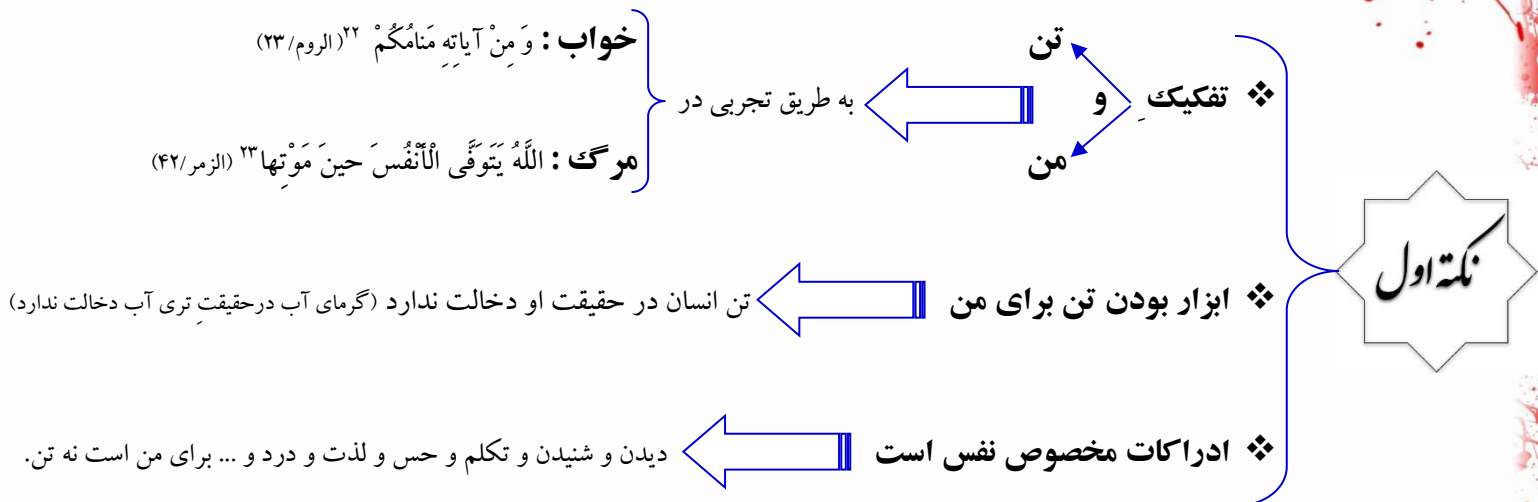
۱۷- مصباح الهدایه الى الخلافة و الولاية، مصباح ۵۱: «هل قرأت کتاب نفسک و تدبّرت فی تلك الآیة العظيمة التي جعلها الله مرقاة لمعرفة و معرفة أسمائه و صفاته؟».

۱۸- تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۱۹۴ و ۱۶۵، ذیل تفسیر آیه شریفه ۱۰۵ سوره مبارکه المائدہ.

۱۹- رساله الولاية، فصل چهارم، با عنوان «فی أن الطريق الى هذا الکمال، بعد امکانه، ماهو؟»، «بعد از اثبات امکان لقاء حق، طریق وصول به این کمال چیست؟».

۲۰- شمس الوحي تبریزی، ص ۲۸۲.

۲۱- همانطور که پیامبر (صلی الله علیه و آله) «مذکر» هستند و آمده اند تا مردم را قبل از مردن بیدار کنند؛ و فرمودند: «الْأَنْسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا اتَّبَعَهُوا» مردمان در خوابند پس وقتی که مردند «بیدار» میشوند (بحار الانوار ج ۴ ص ۴۳). و لذا خداوند به رسولش فرمود: «فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ» (الناشیه ۲۱)



مثال:

۱. خواب دیدن (رویا): من در خوابم تماماً حاضر هستم، ولی بدون بدن + در خوابم دیدن و شنیدن و ترسیدن و لذت و... را دارم **تفکیک + ادراک**

❖ خواب، رژه‌ی خاطرات یا مجموعه‌ای از خیالات نیست که در مغز اتفاق بیافتد، چون همانطور که در بیداری «من» خود را حقیقی و حاضر می‌یابم که «من» دارای قوای حواس و قوه خیال و فکر و... هستم و خودم فراتر از آنها «حاضر»م، همانطور نیز در «عالم خواب» هم «به تمامه» حاضر هستم، و هیچ کمبودی در خودم احساس نمی‌کنم. در خواب همان «حضور» را دارم که «خودم» هستم نه فکر و خیال! ❖ آنقدر در عالم خواب «احساس حضورم» پررنگ است که بخاطر این یقین بر اینکه «خودم» (بدون هیچ کمبودی) حاضر هستم (چه در خواب و چه در بیداری)، گاهی شک می‌کنم که اصلاً چیزی که دیدم در خواب بود یا بیداری!! (در خواب نماز خواندم یا در بیداری!؟)

۲. کم شدن عضو (و پیوند اعضا): با کم شدن (یا تغییر) اعضای بدنم، حس نمی‌کنم که «من» من کم شده یا تغییر کرده (بدون پا «نیم من» نشدم) **تفکیک + ابزار**

❖ وحدت و ثبات شخصیت «من»، با اینکه هر یک سال ۹۸٪ سلولهای تن عوض میشوند، و هر ۷ الی ۱۰ سال کل سلولهای بدنم عوض شده‌اند^{۲۴}. ❖ به خودت کاملاً آگاهی داری، ولی اصلاً به این تغییرات لحظه به لحظه تن ملتفت نیستی!! و حتی چون خودت را ثابت می‌یابی، گمان می‌کنی این بدن متغیر هم همیشه ثابت است!! تو همان شخصیت و «من» همیشگی هستی، درحالی که هیچ اتمی از «بدن ۱۰ سال پیش» دیگر الان با تو نیست! ❖ خاطرات ۹ سالگی را همین الان حاضر پیش خود داری، در حالی که تمام سلول های مغز عوض شده‌اند، و سلول های مغز امروزت غیر از سلول های مغز دوران ۹ سالگیست. احساس حضوری که پیش خودت در خاطرات داری، با دیدن فیلم هایش آن حس را پیدا نمی‌کنند! ❖ ممکن است که از دست و پای تن غافل شوم (مثلاً غافلانه روی دستم بشنیم و باعث سر شدن دستم شوم)، اما هرگز از «من» غافل نیستم!

۲۲- وَ مِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ اٰتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَّسْمَعُوْنَ (الروم ۲۳) : و از نشانه های [قدرت و ربوبیت] او خواب شما و جستجویتان برای تأمین معاش در شب و روز است، یقیناً در این [امور] نشانه هایی است برای مردمی که «گوش شنوا» دارند.

۲۳- اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَ الَّتِي لَمْ تَمُتْ فِيْ مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَ يُرْسِلُ الْآخَرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُوْنَ (الزمر ۴۲) : و خداست که روح [مردم] را هنگام مرگشان به طور کامل می گیرد، و روحی را که [صاحبش] نمرده است نیز به هنگام خوابش [می گیرد]، پس روح کسی که مرگ را بر او حکم کرده نگه می دارد، [و به بدن باز نمی گرداند] و دیگر روح را تا سرآمدی معین باز می فرستد؛ مسلماً در این [واقعیت] برای مردمی که می اندیشند، نشانه هایی [بر قدرت خدا] ست.

۲۴ - ظاهراً فقط سلول های عدسی چشم، و سلولهای تخمک، تغییری نمی کنند (turnover of cells in the human body)

❖ درک «من» نسبت به «تنم» مانند اشیاء دیگر است که «تحت اختیار من» قرار گرفته، و با «اراده» آن را بکار میگیرم. مثلاً اگر در تصادفی بیهوش شوم و «پایم» چنان آسیب ببیند که با جراحی قطعش کنند، بعد از عمل وقتی تازه بیهوش می آیم و چشم به سقف اتاق دارم و هنوز دردی ندارم، تا موقعی که «اراده بر حرکت دادن پا» نکنم یا به «محل پا» نگاه و لمسی نکنم، اصلاً بصورت «حضور» متوجه بودن یا نبودن پایم نمیشوم! (و شما نیز با اینکه این مثال را «تجربه» نکرده اید، اما بخاطر احساس حضور تفکیک تن از خودتان آن را «تصدیق» میکنید).

۳. **عینکی شدن:** با خراب شدن «چشم تن» در وجود «خودم» میفهمم که «حقیقت رؤیت من» (قوه بینایی) از بین نرفته، بلکه تنها «ابزار دیدن در تن» خراب شده و نیاز به تعمیر دارد (مانند تعمیر لنز دوربین)، و می یابم که چون «بینایی» مال «من» است پس همیشه با من هست و به همین «امید» است که میروم دکتر تا «ابزارم» را درست کنم! عینک هم ابزاری اضافی برای جبران خرابی ابزار چشم است، و گرنه «قوه بینایی» که تغییری نکرده است! آیا افراد عینکی، برای دیدن در خواب هم نیاز به «عینک» دارند؟! **تفکیک + ابزار + ادراک**

۴. **خندیدن هم کلاسی ها** گوش و چشم تن مکانیزم فیزیولوژیکی خود را انجام دادند ولی من ندیدم و نشنیدم **تفکیک + ابزار + ادراک**

- ❖ فلانی «حواس پرت» است، و یا «گوش شنوا» ندارد! (صدا به گوشش میرسد ولی نفسش نمیشنود و توجه ندارد!)
- ❖ «من» سرا پا گوشم! (شنیدن تماماً از من است که با تمام وجودم در صحنه هستم، و اگر من در صحنه حاضر نباشم گوش نمیشنود!)
- ❖ گوشم با شماست! (علاوه بر رسیدن صوت صدایتان به گوشم، خودم هم در شنوایی به وسیله ی گوشم حاضریم، و «توجه من» به صحبت شماست نه به جای دیگر!)
- ❖ **قاعده:** نفس به هر جا «توجه» کند، «خودش» را آنجا می یابد.

۵. **بیهوشی / نفهمیدن درد دریداری** آنچنان «من» از تنم بواسطه غافل شدم که با وجود بریده شدن تن، هیچ دردی نفهمیدم **تفکیک + ادراک**

- ❖ هنگام بازی آنقدر غرق فوتبال بودم که متوجه بریده شدن پایم نشدم و هنگام بازی دردی نفهمیدم!
- ❖ زنان مصری آنقدر محو تماشای جمال یوسف (علیه السلام) شدند که درد بریده شدن دستهایشان را نفهمیدند.
- ❖ امیرالمومنین (علیه السلام) آنقدر در نمازش محو جمال و جلال خداست که در هنگام رکوع، درد کشیدن تیر از پایش را نفهمید.
- ❖ شهید خرازی به مادرش می نویسد: «به خدا قسم آن موقعی که در عملیات خیبر دستم از بدنم جدا شد ذره ای درد احساس نکردم!» و همینطور اصحاب عاشورایی سید الشهداء (علیه السلام) در کربلا آنقدر مبهوت مولایشان بودند، که امام باقر (علیه السلام) فرمودند: «انگشت شصت و اشاره را به هم فشار بده اصحاب امام حسین (علیه السلام) از این هم کمتر درد احساس کردند.»
- ❖ عمل جراحی زخم معده «آیت الله سید احمد خوانساری» بدون بیهوشی؛ با توجه ایشان به تلاوت سوره مبارکه «انعام» هیچ دردی نفهمیدند!

که من «حقیقت خود» را کتاب می بینم ۲۹

مرا به هیچ کتابی مکن حواله دگر

نکته دوم

❖ **مرور: ابزار بودن تن** ← هویت «تن» دقیقاً مانند هویت «عصا» است برای «من» (اراده و هدف من را ظاهر میکند)

«مکان مندی»

«زمان مندی»

«شکل، وزن، حجم، مقدار»

❖ «من» که غیر «تن» است، پس ← محدود هم نیست به «شرایط تن»

- ❖ **مثال ها**
- * خواب های صادق («من» بدون بدن، در صحنه هایی واقعی حاضر میشوم که هنوز زمان و مکان آن صحنه ها را در عالم ماده ندیده ام!)
 - * راستی اگر «تقویم» نبود عمر چه کم بود! آخر ما را خبر از گردش ساعتها نیست! (انگار همین دیروز بود ...)
 - * عدم درک «گذران زمان» در خواب! (چه یک ساعت بگذرد و چه ۱۰ ساعت، من در عالم بی زمان خواب درکی از گذران ندارم).
 - * در بیداری هم «ادراکات من» در عالم بی زمان ضبط است (تمام ادراکات من مثل هم حاضر و تازه اند، دیروز یا ۲ سال پیش).

* **شواهد قرآنی:**

- ❖ **روایهای رحمانی و روایهای صادق** انبیاء الهی (ص)
- ❖ **روایهای دو زندانی و سلطان مصر (یوسف ۳۶ و ۴۳-۴۹)**
- ❖ **داستان حضرت عزیر (البقره ۲۵۹):** عدم گذران ۱۰۰ سال در عالم بی زمان برای او و غذایش
- ❖ **داستان اصحاب کهف (رحمة الله علیهم) (الکهف ۱۹):** ۳۰۹ سال خواب و عدم گذران در عالم بی زمان
- ❖ **جنس پیشگویی های اهل البیت (علیهم السلام) در احادیث**

حضرت یوسف (ع)

حضرت محمد (ص)

حضرت ابراهیم (ع)

نکته سوم

❖ **نفس حامل تن است (نه برعکس!)** ← «من» ظرف «تن» است (نه تن ظرف من)

❖ **من نامحدود است که تن محدود را در بر گرفته (قبضه کرده)** ← مانند بادی که کشتی تن را دربر گرفته و حرکت میدهد، و کشتی از تاثیر باد است که حرکت دارد، و هرگاه که باد کشتی را رها کند و برود کشتی دیگر حرکتی نخواهد داشت.

❖ **مرگ طبیعی** ← استقلال «من نامحدود» (باد) از «تن محدود» (کشتی)

❖ **اثرات «حالات من» در «تن» ظاهر میشود**

ترس من در خواب ← بالارفتن فشار و عرق کردن و انقباض اعضا و حتی سکنه قلب در تن بخاطر شدت ترس من

اثر تلقین بر من ← ظهور حالاتش بر تن (تلقین گرسنگی، بیماری، شفا)

احساس سردی در سردخانه خاموش ← اثر «یقین من» بر «حالت تن»

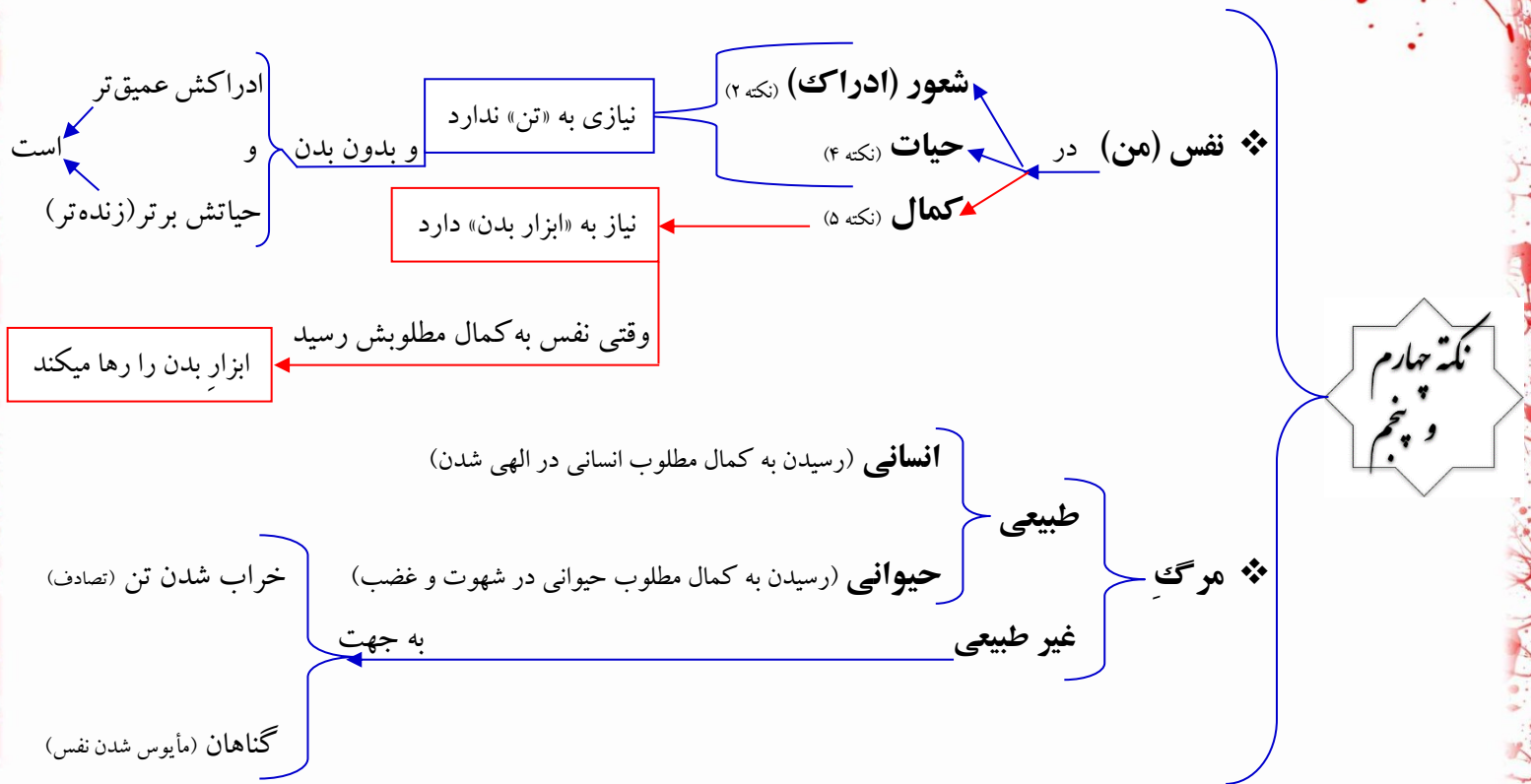
فرق راه رفتن روی تخته معلق در ← روی هوا

(افتادن «تن» بخاطر اثر «ترس من» از ارتفاع) ← روی زمین

نفس اگر از «تعادل» خارج شود، جسم هم نمیتواند تعادل داشته باشد و اگر نفس «تعادل و آرامش» داشته باشد، جسم هم تعادل می یابد!

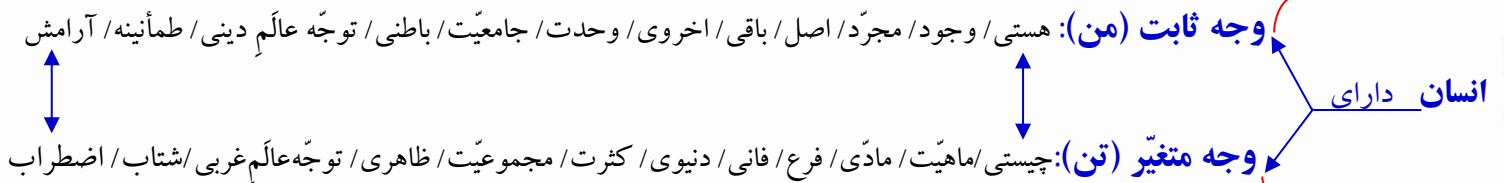
❖ **مثال ها**

شهید همت: در دیداری دور تادور امام خمینی نشسته بودیم و به نصیحت هایش گوش می دادیم که یک دفعه ضربه محکمی به پنجره خورد و یکی از شیشه های اتاق شکست. از این صدای غیر منتظره، همه از جا پریدند؛ به جز امام! امام در همان حال که صحبت می کرد، آرام سرش را برگرداند و به پنجره نگاه کرد. هنوز صحبت هایش تمام نشده بود که صدای اذان شنیده شد. بلافاصله والسلام گفت و از جا بلند شد! او از خدا می ترسید و ما از غیر خدا. آنجا بود که فهمیدم هر کس واقعاً از خدا بترسد، دیگر از غیر خدا نمی ترسد!



بحث آزاد جایگاه «معرفت نفس» در شناخت تمدن اسلامی:

هدف تمدن اسلامی: ابزار در خدمت ایجاد «انسان پیشرفته»، با عروج قامت انسان به بلندای بیکران قیامت



هدف تمدن غربی: انسان در خدمت ایجاد «ابزار پیشرفته»، با قامتی کوچک به کوتاهی عمر ابزار در دنیا



سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ
وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ
لَهُمْ «أَنَّهُ الْحَقُّ»!
أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ
«عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»؟!
أَلَا إِنَّهُمْ فِي مَرِئَةٍ مِنْ
«لِقَاءِ رَبِّهِمْ» أَلَا إِنَّهُ «بِكُلِّ
شَيْءٍ مُحِيطٌ»! (فصلت ۵۳، ۵۴)
أَشْهَدُهُمْ «عَلَى أَنْفُسِهِمْ»
أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ قَالُوا:
«بَلَى شَهِدْنَا»! أَنْ تَقُولُوا
يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ
هَذَا غَافِلِينَ! (الاعراف ۱۷۲)

نکته ششم

❖ احکام موجودات مادی (تن) با هم تراحم دارند / کثیر و مرگب‌اند / محدودند به مکان و زمان و شکل و...

* باهم تراحم ندارند (وحدت ذاتی و مصداقی دارند)

← ماده مانع حضور مجرّد در عالم ماده نیست
← موجودات مجرّد هیچ تداخلی باهم ندارند
و جایی را بر همدیگر تنگ نمی‌کنند.

* «همه اش» «همه جا» هست (فوق مکان و زمان)
* بسیط است، و علم حضوری (تشکیکی) به خود دارد
* عین حیات / عین علم / عین قدرت / ...
* انسان «خلیفه الله» و «جامع اسماء الله» است.

❖ تفاوت دارد با «احکام موجودات مجرّد (من)»

حق همه جا قاهرانه **حضور و نفوذ** دارد و مخلوق نمی‌تواند حضور حق را سلب کند.

روزه موجب عبور از «احکام تن» و توجّه به «احکام روح» (من) است

نماز ارتباط **زنده** و ملکوتی، بین دو موجود زنده و مجرّد است

«**خلوت محض**» با «خداوند»، که تمام حدود در محضر او «فانی» اند:

روی بنما و وجود خودم از یاد ببر / خرمن سوختگان را همه گو باد ببر

نتایج انسان‌شناسی

❖ انسان خلاصه عالم است ← کثرت در «تن» + وحدت در «من» ← کثرت موکّد وحدت است

زلف آشفته یار موجب جمعیت ماست / چون چنین است پس آشفته ترش باید کرد

❖ کثرت امیال من + دین ← جهت‌دار کردن امیال به سوی خداوند (مطلوب واحد) که در قیامت مطلوب فقط خداست

مومن در تبعیت از امر خدا، میان کثرتها فقط رضایت خداوند را در دل می‌خواهد، در حالی که کافر «کثرت مطلوب» دارد و بی‌بهره از خداست.

❖ خداوند متعال { مثل ندارد (در عرض وجودش) ← لیسَ کَمِثْلِهِ شَيْءٌ (الشوری ۱۱) }
{ مثل دارد (در طول وجودش) ← لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى (الحل ۶۰)؛ لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ (الروم ۲۷) }

❖ سلوک توحیدی ← حرکت از **مجموعیت** به سوی **جامعیت**

❖ مثال نور و منشور
(کثرت در بدن و قوا و امیال و صفات و...) ← منشور
(وحدت در نفس که همه‌اش همه‌چیز میشود) ← نور بی‌رنگ (جامع ۷ رنگ)
«روشنایی نور بی‌رنگ» در تجلّی محدود «رنگ سبز» ← سبز هست به بقای اتصالش به نور بی‌رنگ (وجودش وابسته و متصل است) ← «حجاب منیت و تن» بدون مرزهای منیت هستم به حق
مجموع ۷ رنگ (قرمز، نارنجی، زرد، سبز، آبی، نیلی و بنفش) ← نور بی‌رنگ (جامع ۷ رنگ)
سبز هست به بقای اتصالش به نور بی‌رنگ (وجودش وابسته و متصل است) ← «حجاب منیت و تن» بدون مرزهای منیت هستم به حق

❖ مراحل صدور از وحدت به کثرت (با مثال صحبت کردن): **وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ (الحجر ۲۱)**

قیامت (بدون حدّ زمان) ← عالم جبروت ← معنای عقلی (علم) ← عرش (عالم امر/خزائن اشیا/باطن علم)
برزخ (تعلق به زمان بدون گذران) ← ملکوت (عالم مثال) ← کرسی (ظرف تفصیل جزئیات/ظاهر علم)
دنیا (تدریج و گذران زمان) ← ناسوت (ماده) ← ارض (عالم خلق/مقدار معلوم و محدود اشیا)
لاهوت ← تصورات ذهنی (خیال) ← الفاظ طبیعی (صوت و فرکانس مادی)

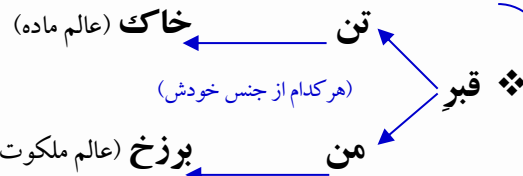
وحدت حقیقی با رابطه صدور / ایجاد / تجلّی / نزول

❖ خداوند اول و آخر و ظاهر و باطن است ← خداوند از بس که پیداست، پنهان می‌نماید (مثل نور)

همان باطن «فطرت من»، که از شدت ظاهر بودنش از او غافل شده‌ام!
باطن «انسان کامل»، که قلبش «عرش الرحمن» و ظرف منیت الهیست.
«انسان کامل» همان فطرت بالفعل (کامل شده) و همان «جان من» است.

هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (الحديد: ۳)، اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ (النور ۳۵)

نکته دوم



خواب: وَمِنْ آيَاتِهِ مَمَاتُكُمْ (الروم/ ۲۳) قطع «تعلق شرعی»

قطع «تعلق شرعی» + قطع «تعلق تکوینی» (تدبیری)

مرگ: اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَمَاتِهَا (الزمر/ ۴۲)

باقی ماندن توجّه و «تعلق خاطره ای» به بدن

❖ **فشار قبر** ← عذاب قبر «من» است (در برزخ)، که اعمال و ملکات و عقاید خودم موجب تنگنا و عذاب بر من میشوند. آنهایی که قبر را نمی شناسند، دنیا را می چسبند و دقیقاً گرفتار آن قبری می شوند که از آن گریزانند. و آنهایی که قبر را می شناسند و متوجه آن عالم زیبای بی زمانی و بی مکانی شده اند، به جای آن که از قبر هراسناک باشند از دنیا گریزانند. قبر «محفّل انس با چهره حقیقی نفس» و «کنار زدن پرده هایی» است که ما را از خودمان غافل کرده اند، لذا در قیامت میگویند: **لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ** (ق ۲۲) حقیقتاً تو از این صحنه وجودت که با آن روبرو شده ای [در دنیا] غافل بودی، پس ما از تو پرده خود را کنار زدیم، پس چشمان تو امروز تیزبین شده است (که این فشارها را در اطراف میبینی، درحالی که در دنیا هم با تو بود و نمیدیدی!).

❖ **مرگ، تولّد بزرگ من** ← **حجاب «چهره ای جان» میشود «غبار تن»**

خوشا دمی که از این چهره پرده برفکنم!

معرفی کتاب «آشتی با خدا از طریق آشتی با خود راستین»

اگر «نور» را ببینی دیگر فقط به تماشای آن می نشینی و مجالی برای پرسیدن نداری! آری، وقتی به «نور وجود خود» نگاه میکنی، می یابی که در ساحت «حضور» کلمات محو میشوند؛ زبان خاموش میشود و «چشم دل» روشن می شود؛ می یابی که این «بودن» تو «محفّل انس با حق» است، و «چشم دلت» محتاج «عبادت» است برای «نگاه به حق»؛ آری! در محفل انس با «حضور»، جای «نگاه کردن» است، نه جای «سؤال کردن»! در آن ساحت که «حقایق حضوری» تجلّی میکنند، دهان بسته میشود چون حقایق را به حجاب میبرد؛ مثل آنکه بخواهی «نور» را با دهانت ببینی و نشان دهی!

هر که را اسرار حق آموختند

مهر کردند و دهانش دوختند

وقتی «حیات و حضور» خویش را در بی کرانه ی هستی می یابی، ناگاه به خود می آیی که فراتر از حروف و مفاهیم مرده، «نور خدا» را «تازه و زنده» در خویش یافته ای، و آنگاه است که از «انس با خدا»، زندگی «زنده» میشود. این کتاب راه رسیدن به طروات و تازگی در زندگی است که ما را به تازه ترین و زنده ترین «حقیقت هستی» متصل میکند. «آشتی با خدا از طریق آشتی با خود راستین» توجه به جوشش چشمه ای است که در ماست و همه ما در هر روز جوشش این چشمه حیات را می توانیم در خود تجربه کنیم، «خود راستینی» که نسیمی از حضور حیات محض خدا در ماست، و ما چیزی جز رابطه با آن حیات محض نیستیم، همان رابطه ایم که خود را «خود» احساس می کنیم.

[بخشی از متن کتاب:] «آشتی با خدا، آشتی با همه ی چیزهاست، که همه چیز به جهت بی خدایی ما، به ما پشت کرده بودند و ما نیز به آنها پشت کرده بودیم» «از طریق آشتی با خود، راه دقیق نگاه کردن به عالم درون آشکار می شود، راهی به ماوراء عالم اشیاء. خودت، آری «خود خودت»، یک انگشت اشاره به عالم لایتناهی هستی، و می توانی تو ای انگشت اشاره به عالم درون! از طریق خودت راه زندگی صحیح را بیابی، آن وقت که خود را یافتی، می بینی که خودت یک زندگی صحیح هستی، آن که بیراهه می رود «ناخود تو» است، خود را ناخود نکن، خود باش تا زندگی باشی». «اگر انسان فهمید که خداگونه است، خدا گونه زیست کردن برای او مشکل نخواهد بود؛ آشتی با خدا، یعنی خود را خدایی بیافرینیم و اسیر مرگ بدن ظلمانی خود نشویم، و این یعنی آشتی با امیدهای بزرگی که انسان می تواند در زندگی خود به دست آورد.»

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش

وه که بس بی خبر از غلغل چندین جرسی

بال بگشا و صفیر از شجر طوبی زن

حیف باشد چو تو مرغی که اسیر قفسی

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

العبد محمد حسین صالحی - طلبه سطح خارج حوزه علمیه قم مقدسه - دانش آموخته دکترای عرفان اسلامی

تدوین جزوه در تابستان ۱۳۹۴ - ویرایش نهایی دی ماه ۱۳۹۹ - شماره تماس ۰۹۳۸۹۲۱۹۴۶۴ (ایتا + تلگرام + واتساپ) - msalehi@ustmb.ac.ir